

دکتر آنتونی جی. توماسینو، یهودیت پیش از عیسی جلسه ۱، تصویر کلی

تونی توماسینو و تد هیلدبرانت ۲۰۲۴ ©

این تونی توماسینو در مورد یهودیت قبل از عیسی، جلسه ۱، تصویر بزرگ است.

اکنون زمان بین عهد عتیق و عهد جدید برای بسیاری از مردم چیزی شبیه به یک راز است. بسیاری از مسیحیان وقتی از دنیای آشنای عهد جدید به دنیای کمتر آشنای عهد عتیق می‌روند، کمی شوکه می‌شوند و تعجب می‌کنند که چگونه ما از این دوره که در آن به زبان عبری صحبت می‌کنیم و تحت حکومت بابلی‌ها زندگی می‌کنیم، به این زمان رسیده‌ایم که ناگهان با رومی‌ها و امپراتوری روم سر و کار داریم و به یونانی می‌نویسیم.

این دوره، دوره تاریکی بزرگی برای بسیاری از مردم است که پروتستان‌ها به طور سنتی از آن به عنوان ۴۰۰ سال سکوت یاد می‌کنند. اما واقعیت این است که واقعاً چیزی جز سکوت نیست. این دوره، زمان توسعه ادبی، کلامی و فرهنگی بزرگی برای یهودیت است و جهان عهد عتیق و جهان عهد جدید بسیار متفاوت هستند و مردمی که در این دوره‌های مختلف با آنها روبرو می‌شویم تقریباً مانند گونه‌های مختلف انسان هستند.

بنابراین، وقتی به مطالبی که در کتاب مقدس داریم، به ویژه کتاب مقدس پروتستان‌ها، نگاه می‌کنیم، تا حدودی برای ما ناخوشایند به نظر می‌رسد، همانطور که در عهد عتیق، چیزهایی مانند پادشاهی‌های بزرگ امپراتوری‌های آشوریان و بابلی‌ها را می‌بینیم. ما در مورد چیزهایی مانند پادشاهان عبری و ارتداد و مبارزه با بت‌پرستی می‌خوانیم، و سپس به عهد جدید می‌رسیم، و در مورد مجموعه‌ای کاملاً متفاوت از وسواس‌ها می‌خوانیم. وسواس با ایده رستاخیز مردگان واقعاً موضوع اصلی کل عهد جدید است.

این ایده که عیسی از مردگان برخاست، در واقع به موضوع اصلی کل عهد جدید تبدیل می‌شود، و با این حال، مفهوم رستاخیز تقریباً در عهد عتیق وجود ندارد، و بنابراین ما تعجب می‌کنیم که از کجا آمده است و برای ما، ممکن است یک راز به نظر برسد، اما می‌توانیم ببینیم که اگر به برخی از این ادبیات بین عهدین نگاه کنیم، چگونه این ایده در طول زمان توسعه یافته است. اما این تنها یکی از موضوعاتی است که خواهیم دید یکی از ایده‌هایی که در اینجا هنگام صحبت در مورد دوره بین عهدین بررسی خواهد شد.

خب، من مدرس شما هستم. اسم من تونی توماسینو است و در حال حاضر کشیش کلیسای در میشیگان هستم. من قبلاً استاد مطالعات عهد عتیق و بین عهدین بودم و قرار است با هم برخی از ایده‌ها، رویدادها و مضامینی را که دنیای عهد جدید را شکل می‌دهند، بررسی کنیم.

حالا، ما این را به عنوان ۴۰۰ سال سکوت در نظر می‌گیریم، اما همانطور که قبلاً اشاره کردم، این به هیچ وجه سکوت نیست. میزان داده‌هایی که ما داریم بسیار زیاد و اغلب متناقض است. میزان اطلاعاتی که اکنون در دسترس ماست بسیار بیشتر از گذشته است و با این حال، ما در تلاشیم تا همه چیز را مرتب کنیم.

تفکر من در طول سال‌ها با کشفیات جدید یا با نگاه جدید به کشفیات قدیمی تغییر کرده است. بنابراین، کاری که می‌خواهم انجام دهم این است که در این دوران گزینشی عمل کنم و بر تعدادی از رویدادهای تاریخی بسیار مهم تأکید خواهم کرد، اما موضوع اصلی که سعی خواهم کرد به آن بپردازم این است که چگونه به وجود آمدن دنیای عهد جدید را می‌بینیم. نحوه‌ی نگاه ما به این دنیا بر اساس، بر پایه‌های دنیای عهد عتیق شکل گرفته است و ما قصد داریم شکاف بین این دو، بین دنیای عهد عتیق و دنیای عهد جدید را

پر کنیم و امیدواریم ببینیم که دنیای عهد جدید نوعی گسست عجیب و غریب و ناموزون نیست، بلکه نوعی پیشرفت طبیعی بسیاری از چیزهایی است که می بینیم در عهد عتیق اتفاق می افتد.

حالا، شخصاً، روشی که من دوست دارم یاد بگیرم این است که ابتدا تصویر کلی از چیزها داشته باشم، و سپس دوست دارم برگردم و جاهای خالی را پر کنم و در مورد جزئیات صحبت کنم، و این کاری است که ما در این سخنرانی انجام خواهیم داد. ما تصویر کلی را خواهیم داشت، و سپس برمی گردیم و در سخنرانی های بعدی خود بیشتر روی جزئیات تمرکز می کنیم، این تصویر را پر می کنیم، کمی مکث می کنیم تا به برخی متون نگاه کنیم، به برخی ایده ها، برخی مضامین نگاه می کنیم و می بینیم که چگونه همه اینها با هم نقش دارند تا این پل شگفت انگیز بین عهدین را بسازند. بنابراین، بیا بیا با عهد عتیق شروع کنیم.

بیشتر ما با این داستان آشنا هستیم، اما مرور آن ضرری ندارد، درست است؟ بنابراین، کتاب مقدس از ابتدا شروع می شود، به معنای واقعی کلمه از ابتدا. البته کلمات فصل های اول کتاب مقدس به خلقت جهان اشاره دارند و از داستان خلقت، به سرعت به خلقت یک قوم می رسیم. تاریخ گذاری روی چیزها همیشه بسیار خطرناک است، به خصوص وقتی در مورد دوره زمانی عهد عتیق صحبت می کنید. بسیاری از اوقات، ما چیزها را بر اساس شجره نامه ها بازسازی می کنیم، و بنابراین این گاه شماری های معروف را از افرادی مانند اسقف آشر داریم که بر اساس جمع اعداد با هم و رسیدن به این تاریخ ها بوده اند.

ما درک متفاوتی از نحوه ی کارکرد شجره نامه های امروزی نسبت به اسقف آشر داریم، و متوجه هستیم که این شجره نامه ها معمولاً گزینشی هستند و اغلب، با قوانینی متفاوت از شجره نامه های مدرن کار می کنند. بنابراین، تعیین تاریخ برای چیزها در عهد عتیق همیشه عاقلانه ترین کار نیست. با این وجود، همانطور که می گوئیم، احمق ها به جایی هجوم می آورند که فرشتگان از قدم گذاشتن در آن می ترسند، بنابراین من فوراً اینجا برای چیزی تاریخ تعیین می کنم.

دعوت ابرام، آغاز قوم بنی اسرائیل و پدر ملت، در فصل ۱۲ کتاب پیدایش اتفاق می افتد. دعوت ابرام احتمالاً حدود ۲۰۰۰ سال قبل از میلاد مسیح رخ داده است، چیزی که ما آن را عصر برنز می نامیم، و در آن روزها می شنویم که خدا با مردی به نام ابرام صحبت می کند و می گوید: من تو را به یک ملت تبدیل خواهم کرد، من به تو سرزمینی خواهم داد، من تو را برای کسانی که تو را برکت می دهند برکت خواهم داد و برای کسانی که تو را نفرین می کنند لعنت خواهم کرد، و ما خواهیم دید که از طریق تو همه مردم جهان برکت خواهند یافت یا خودشان را برکت خواهند داد، با این حال، ما این را به طور دقیق ترجمه می کنیم. اما به هر حال این آغاز اسرائیل است. کتاب پیدایش سپس در مورد پدران، ابراهیم، اسحاق و یعقوب صحبت می کند، ما داستان های زیادی در مورد این افرادی داریم که پایه و اساس ملت را تشکیل دادند، و اسرائیل پدر ۱۲ قبیله اسرائیل می شود، و نزدیک به پایان کتاب پیدایش، شاهد مهاجرت قوم اسرائیل به مصر هستیم و اینجاست که کل داستان یوسف آغاز می شود.

اما بنی اسرائیل طبق فصل اول کتاب خروج به مصر می روند، جایی که آنها به بردگی گرفته می شوند. کتاب پیدایش و کتاب های بعدی به ما می گویند که ۴۰۰ سال بردگی در مصر وجود داشته و سپس پس از ۴۰۰ سال بردگی، خداوند مردی به نام موسی را برمی انگیزد و موسی کسی است که مردم را نجات می دهد، خب خدا کسی است که مردم را نجات می دهد، اما خداوند از موسی برای نجات مردم از اسارتشان در مصر استفاده می کند و او این مردم را به پیش می برد، قوانینی را که در تورات، قوانین موسی در اسفار پنجگانه می یابیم به آنها می دهد و آن قوانین بیشتر پنج کتاب اول عهد عتیق را تشکیل می دهند. بنابراین، موسی در پایان کتاب تثنیه به لبه سرزمین موعود می رسد. او در آنجا در دشت های مدین می میرد و زمام رهبری را به دست پرورده خود یوشع می سپارد، که در نبرد اریحا کاملاً مناسب بود، خیلی خوب مناسب بود، خیلی ممنون. یوشع مردم را به سرزمینی می آورد که خداوند مدت ها پیش به ابراهیم وعده داده بود.

اکنون، پس از یوشع، سلطنت رهبری به افرادی به نام داوران منتقل می‌شود و داوران رهبران کاریزماتیک هستند که توسط خدا برای رهایی ملت از اسارتشان برانگیخته شده‌اند. من فکر می‌کنم منصفانه است که بگوییم بسیاری از این افراد نیز نوعی نقش قضایی داشتند که به موجب آن ما آنها را داوران می‌نامیم نه اینکه آنها را صرفاً جنگ‌سالار یا چیزی شبیه به آن بنامیم. اما دوره داوران برای مدتی طول می‌کشد و بحث‌های زیادی در مورد مدت زمان دوره داوران وجود دارد، اما این موضوع در حال حاضر برای ما مهم نیست. تنها چیزی که می‌دانیم این است که در اینجا دوره‌ای از داوران وجود داشته است و این دوره پایه و اساس آنچه قرار است اتفاق بیفتد را بنا نهاده است زیرا در پایان کتاب داوران اولین زمزمه‌های نارضایتی از سیستم رهبری کاریزماتیک را می‌بینیم و سپس به کتاب‌های پادشاهان می‌رسیم که در آن مردم فریاد می‌زنند و می‌گویند که ما به پادشاهان نیاز داریم زیرا رهبری داوران ناکافی بوده است.

بنابراین، اولین پادشاه اسرائیل، شخصی به نام شائول، احتمالاً حدود ۱۰۵۰ قبل از میلاد مسیح بوده است و ما در حال ورود به دوره‌ای هستیم که می‌توانیم تاریخ وقایع را با کمی اطمینان بیشتر تعیین کنیم. این هم، نسبی است، اما اکنون کمی اطمینان بیشتری در مورد جایگاه ما در جدول زمانی مان وجود دارد. بنابراین تقریباً حدود ۱۰۵۰ قبل از میلاد، خدا مردی به نام شائول را انتخاب می‌کند تا پادشاه اسرائیل، اولین پادشاه اسرائیل شود.

شائول به چند دلیل عمده از خدا نافرمانی می‌کند و به دلیل نافرمانی او، خدا مرد دیگری را انتخاب می‌کند، مردی به نام داوود، مردی مطابق میل خدا، به این معنی که داوود همیشه در پی خدا نبوده، بلکه به این معنی که خدا به دلیلی همیشه در پی داوود بوده است. بنابراین، خدا داوود را برای پادشاهی انتخاب می‌کند. داوود و شائول مدتی با هم اختلاف دارند.

سرانجام داوود پادشاه یک امپراتوری نسبتاً بزرگ می‌شود. پس از مرگش، پسرش سلیمان جانشین او می‌شود. سلیمان پادشاه این امپراتوری می‌شود و قلمرو خود را بیش از پیش گسترش می‌دهد.

در دوران او، معبد بزرگ خداوند در اورشلیم ساخته شد و این البته یک نقطه عطف بزرگ است زیرا معبد، به عنوان یک قوم، به مرکز هویت اسرائیل تبدیل شد. آنها قومی هستند که به معبد به عنوان پایه و اساس به عنوان مرکز ایمان خود نگاه می‌کنند. اکنون، پس از روزگار سلیمان، خب، سلیمان مانند تقریباً هر پادشاه اسرائیل تا حدودی از خدا نافرمانی می‌کند، اما به دلیل ارتداد او، خدا ملت را داوری می‌کند و اسرائیل به دو پادشاهی تقسیم می‌شود.

پادشاهی شمالی که از ۱۰ قبیله تشکیل شده است، باز هم اعداد و هویت آنها گاهی اوقات کمی مبهم است، اما به هر حال ما ۱۰ قبیله شمالی داریم که در نهایت مرکز پادشاهی خود را در سامره یافتند و در نهایت آنجا پایتخت پادشاهی آنها شد. پادشاهی جنوبی یهودا با پایتختی که در اورشلیم باقی ماند. بنابراین، پادشاهی شمالی، طبق کتاب پادشاهان، پادشاهان خوبی ندارد.

دلیل اصلی اینکه آنها پادشاهان خوبی ندارند این است که آنها معبد خود را در بیت‌ئیل و سایر معابد در سراسر سرزمین برپا کرده‌اند و خدا اعلام کرده است که مکان مورد علاقه‌اش در اورشلیم است. حال، دلایل دیگری نیز وجود دارد که چرا آنها پادشاهان شمال را دوست ندارند، اما می‌دانید، این کم و بیش یکی از دلایل اصلی است. بنابراین، از آنجا که پادشاهی شمالی مرتد تلقی می‌شود، خدا ملتی را برای داوری پادشاهی‌های اینجا می‌آورد و آن ملت آشور است.

آشوری‌ها قومی سامی‌تبار در شمال بین‌النهرین بودند، مردمی بسیار بافرهنگ، مردمی بسیار خشن و با روش‌هایی قابل توجه. آشوری‌ها برخی از این آثار هنری زیبا را خلق کردند و در اینجا ما یک پادشاه آشوری را می‌بینیم که پایش بر روی شانه‌ی احتمالاً یک اسرائیلی آنجاست، طبق گفته‌ی برخی از افرادی که این چیزها

را مطالعه کرده‌اند. اما آشوری‌ها موفق شدند بیشتر خاورمیانه، از جمله اسرائیل و یهودا را فتح کنند، و هم اسرائیل و هم یهودا به آشور خراج می‌دادند.

سرانجام اسرائیل به ائتلافی از ملت‌ها پیوست که علیه آشور شورش کردند و وقتی آنها شورش کردند، خب آنطور که برنامه‌ریزی کرده بودند پیش نرفت. و بنابراین، آشوری‌ها پادشاهی اسرائیل را نابود کردند. آنها بیشتر مردم آن را به مناطق مختلف اطراف امپراتوری آشور تبعید کردند و افرادی را از مناطق دیگر آوردند تا آن سرزمین، آن منطقه شمالی را دوباره آباد کنند.

ما از ده قبیله گمشده اسرائیل صحبت می‌کنیم. این چیزی است که ما در مورد آن صحبت می‌کنیم. ما در مورد زمانی صحبت می‌کنیم که این افراد از اسرائیل تبعید شدند و سایر مردمان با تبار خارجی به آنجا آورده شدند.

حال، به احتمال زیاد، هنوز بنی‌اسرائیلی‌ها آنجا بودند و احتمالاً در آن زمان نوعی ازدواج بین قومی و انواع و اقسام اتفاقات رخ داده است. و ما باید بعداً به این موضوع برگردیم زیرا گروهی از مردم وجود دارند که در عهد جدید بسیار مهم می‌شوند و سامری‌ها نامیده می‌شوند که می‌توان گفت دریافت‌کنندگان این اقدام آشوری‌ها هستند. اما به هر حال، یهودا به نوعی از گلوله آشوری‌ها جاخالی می‌دهد و از آنجا که مردم یهودا به نوعی مورد لطف خدا قرار گرفته‌اند، ما این داستان شگفت‌انگیز را می‌بینیم که چگونه پادشاه حزقیا در روزگار خود از دست آشوری‌ها رهایی می‌یابد و می‌بینیم که خدا جایگاه ویژه‌ای در قلب خود برای مؤمنان یهودا دارد، آنها در این مرحله نجات می‌یابند.

اما افسوس و دریغ که این وضعیت برای مدت طولانی به این شکل ادامه نخواهد یافت، زیرا سیاست‌های خاورمیانه در شرف نابودی یهودا نیز هستند. البته کتاب مقدس یک توضیح برای این موضوع دارد. توضیح کتاب مقدس این است که یهودا نیز مرتد بود، به ویژه پادشاهی به نام منسی که برای خدای بعل قربانگاه‌هایی برپا کرد و کودکان را قربانی کرد و از این قبیل کارهای خنده‌دار.

اما به دلیل ارتداد منسی، خدا گفت دیگر بس است، و یهودا به سرنوشتی مشابه اسرائیل، همسایه شمالی خود، دچار خواهد شد. بنابراین، این نه از آشوریان، بلکه از دیگر اقوام سامی، مردمی که بابلی‌ها نامیده می‌شدند، ناشی شد. بابل البته یک پادشاهی باستانی بزرگ است و بابلی‌ها از دوران بسیار بسیار قدیم وجود داشته‌اند.

در این زمان، بابلی‌ها به ویژه تحت رهبری شخصی به نام نبوکدنصر، در حال ورود به نوعی رنسانس بودند. و به دلیل رهبری نبوکدنصر، پادشاهی بابل موفق شد به آشوری‌ها و سایر سرزمین‌های اطراف خود دست یابد، و آنها را فتح کند و در نهایت یهودا نیز تحت سلطه آنها قرار گرفت. ظاهراً یهودا از برادران خود بنی‌اسرائیل، درس عبرتی نگرفت، زیرا یهودا علیه بابلی‌ها شورش کرد.

در سال ۵۸۷ پیش از میلاد، بابلی‌ها آمدند و اورشلیم را محاصره کردند. اورشلیم تقریباً ویران شد. دیوارها فرو ریختند.

معبد بزرگ سلیمان ویران شد و پادشاه یهودا به همراه بسیاری از شهروندان برجسته یهودا به اسارت به بابل برده شد. بنابراین این دوره‌ای را که ما آن را تبعید بابلی می‌نامیم، معرفی می‌کند. ارمیا نبی پیشگویی کرده بود که این دوره ۷۰ سال طول خواهد کشید.

همچنین پیش‌بینی شده بود که این دوره ۴۰ سال طول خواهد کشید. خب، همه چیز بستگی به این دارد که چقدر آن را تبعید حساب کنید، فکر می‌کنم، زیرا در سال ۵۸۷ تا ۵۳۸، رسماً ۵۳۸، تبعید به دلایلی که کمی

بعد به آنها می‌پردازم پایان یافت، اما همه بنی اسرائیل بلافاصله برنگشتند. در واقع، بسیاری از مردم یهودا تصمیم گرفتند در بابل بمانند و مدتی طول کشید تا اورشلیم بازسازی شود و ملت از این ویرانی که بر آنها وارد شده بود، رهایی یابد.

بنابراین، از سال ۵۸۷ تا ۵۳۸، جمعیت بزرگی از یهودیان واقعاً طبقه بالا در بابل زندگی می‌کردند. ارمیا از این افرادی که در واقع به بابل برده شده و به آنجا برده شده بودند، به عنوان انجیرهای خوب، یعنی مردم خوب، یاد می‌کند، در حالی که افرادی که در سرزمین باقی مانده بودند را انجیرهای بد، یعنی افرادی که می‌توان گفت اخلاق بهتری داشتند و جای سوال داشتند، می‌نامد. آنها در نهایت به عنوان مردم آن سرزمین شناخته شدند، اما این اصطلاح خوبی نیست.

ما اینجا درباره کسانی که درخت را در آغوش می‌گیرند صحبت نمی‌کنیم. ما درباره افرادی صحبت می‌کنیم که راه و روش همسایگان خود را اتخاذ کردند و بسیاری از ویژگی‌های بارز یهودی بودن، یعنی پرستش خداوند، را از دست دادند، در حالی که در همین حال، در بابل، جامعه یهودی در حال نزدیک شدن به یکدیگر بود، و من در اینجا از کلمه یهودی استفاده می‌کنم و متوجه هستم که در حال حاضر نوعی ناپهنگامی تاریخی است اما از آن صرف نظر می‌کنیم. افرادی که در آنجا در حال نزدیک شدن به یکدیگر بودند، خود را در مقابل همسایگان خود تعریف می‌کردند، و بسیاری از سنت‌های مهمی که در عهد عتیق می‌یابیم، توسط این جامعه در بابل در حال تثبیت شدن بود.

خب، ۵۳۸، چه چیز خاصی در مورد ۵۳۸ وجود دارد؟ خب، حالا داریم به پایان عهد عتیق نزدیک می‌شویم و در این مرحله، یک شخصیت قابل توجه وجود دارد. گاهی اوقات او را اولین فرد واقعی در تاریخ جهان می‌نامند، که روش جالبی برای توصیف این مرد است، اما کوروش کبیر یکی از معدود افرادی است که واقعاً این عنوان، یعنی کبیر، را به دست آورد. کوروش پادشاه پارس، امپراتوری پارس بود. در سخنرانی بعدی در مورد کوروش زیاد صحبت خواهیم کرد، اما کوروش موفق شد امپراتوری بابل را فتح کند، و وقتی بابل را فتح کرد، فرمانی صادر کرد که به اسیران بابل، نه فقط مردم یهودا، بلکه همه اسیران، اجازه آزادی داد.

بسیاری از مردم، بسیاری از یهودیان، در دوران اسارت به خانه خود، اورشلیم، بازگشتند. بسیاری دیگر در بابل ماندند. و اگر در مورد آن فکر کنید، می‌توانید دلیل آن را بفهمید. بابل در آن روزها به نوعی مرکز فرهنگی جهان بود.

شما تمام میوه‌ها و شراب‌ها و هر تفریحی که بخواهید را دارید. می‌توانید به بابل بروید و آثار معماری عظیم و غیره را مشاهده کنید. اگر به خانه‌تان در اورشلیم برگردید، به ویرانه‌ها و به کار کردن برمی‌گردید زیرا باید آنجا را از نو بسازید.

بسیاری از مردم یهودا در بابل باقی ماندند و یک جامعه یهودی بسیار پویا را در آنجا تشکیل دادند. در واقع، آن جامعه یهودی در بابل تا زمان عیسی، و حتی پس از او، و تا زمان فتوحات مسلمانان باقی ماند.

در همین حال، ما افرادی را داریم که برای انجام وظیفه شگفت‌انگیز بازسازی ملت خود به اورشلیم بازمی‌گردند. بنابراین، یکی از مهمترین چیزها برای آنها در این مرحله، یک معبد جدید است. و بنابراین، ظاهراً آنها کار بر روی معبد دوم را تقریباً بلافاصله آغاز کردند، اما تا سال ۵۱۵ قبل از میلاد تکمیل نشد.

بنابراین، حدود ۲۰ سال پس از زمانی که کار را شروع کردند، در واقع کار را به پایان رساندند. و در کتاب‌های عزرا و نحمیا به ما گفته شده است که وقتی مردم معبد جدید خود را دیدند، گریه کردند، نه از شادی؛ آنها گریه کردند زیرا کسانی که به اندازه کافی پیر بودند تا به یاد بیاورند که معبد قدیمی چه شکلی بوده است، متوجه شدند که این معبد جدید فقط سایه‌ای از شکوه معبد قبلی است. اما در پیامبرانی مانند

زکریا می‌خوانیم که چگونه خدا در مورد چگونگی بارش جلال خود بر آن معبد و چگونگی بازگرداندن قوم خود حتی در بحبوحه فقرشان در این زمان صحبت می‌کند.

بنابراین، ساخت این معبد جدید دوره‌ای را آغاز می‌کند که ما به دلایل واضح آن را دوره معبد دوم می‌نامیم. این معبد دوم است. معبد سلیمان معبد اول بود و این اکنون معبد دوم است.

حالا، ما اینجا کمی تقلب می‌کنیم چون می‌گوییم که دوره دوم معبد در سال ۷۰ میلادی به پایان می‌رسد، و از نظر فنی، این درست است زیرا در آن زمان معبد توسط رومی‌ها ویران شد. با این حال، معبدی که توسط رومی‌ها ویران شد همان معبدی نیست که توسط زروبابل در این دوره ساخته شد، زیرا شخصی به نام هیرود کبیر، که بعداً زمان زیادی را صرف صحبت در مورد او خواهیم کرد، معبد جدیدی را در اطراف معبد قدیمی ساخت. سپس او این معبد قدیمی را از هم جدا کرد و آن را از درها بیرون کشید، و این معبد جدید هیرود بنای باشکوه، یکی از شگفتی‌های بزرگ جهان و حتی تا به امروز، تا آنجا که من می‌دانم، بزرگترین مجموعه معبدی است که تاکنون وجود داشته است.

کمی جلوتر است. اما به هر حال، آخرین بخش تاریخی در عهد عتیق، حداقل در عهد عتیق پروتستانی ما مربوط به خدمت عزرا و نحمیا است. حالا سوالات زیادی در مورد اینکه کدام یک از این افراد اول آمدند و دقیقاً چه زمانی کار کردند وجود دارد، اما درست حدود ۴۴۰-۴۴۵ قبل از میلاد، گاهی اوقات در آن دوره.

ما این را می‌دانیم، خوب نمی‌توانم بگویم که چیزی می‌دانیم چون واقعاً چیزی نمی‌دانیم، اما در بیشتر موارد، کار عزرا و نحمیا در برخی روایت‌های اول شخص که آنها ارائه می‌دهند و همچنین روایت‌هایی که توسط شخص دیگری اضافه شده است، شرح داده شده است. اما کتاب‌هایی که گردآوری شده‌اند، شرح وقایعی از نحوه عملکرد این دو فرماندار ارائه می‌دهند، اکنون یهودا در این زمان پادشاهی ندارد، آنها فرماندارانی دارند، آنها در این برهه تحت امپراتوری پارس هستند، اما به این دو فرماندار مأموریت داده شده است که هر کدام وظیفه‌ی خود را در کمک به بازسازی و احیای قوم یهود انجام دهند. عزرا در درجه اول رهبر معنوی در این زمان است.

به او وظیفه داده شده است که قوانین را استاندارد کند و در واقع قوانین موسی را بر مردم اورشلیم و یهودا تحمیل کند، که مکانی بسیار کوچکتر از گذشته در دوران پادشاه داوود است. و سپس نحمیا را داریم که وظیفه اصلی بازسازی دیوار شهر را بر عهده دارد. در آن روزها، شهری بدون دیوار به سختی یک شهر محسوب می‌شد.

و بنابراین بازسازی دیوار مایه افتخار بود، مایه امنیت ملی، اما در واقع بیشتر مایه افتخار، زیرا داشتن یک دیوار شما را تعریف می‌کرد، طبق یک سنت یهودی، واقعاً، بعداً در میشنا و سایر متون یهودی، به ما گفته می‌شود که تفاوت بین یک قوم و یک شهر، یک دیوار است. بنابراین، دیوار چیزی بود که آنها را به شهر تبدیل کرد و اورشلیم را دوباره به عنوان یک موجودیت ایجاد کرد. خوب، ما در آستانه ورود به منطقه بین دو عهد هستیم.

خب، برای ما پروتستان‌ها، البته، این یک چیز عجیب و غریب و تاریک است. برای کاتولیک‌ها، احتمالاً هنوز هم یک چیز عجیب و غریب و تاریک است، اما نه خیلی زیاد. باشه.

امپراتوری ایران. امپراتوری ایران در اوج خود، بزرگترین امپراتوری بود که جهان تا آن زمان به خود دیده بود. و این یک چیز قابل توجه بود.

در یک مقطع توانست تا مصر گسترش یابد. نتوانست آن را حفظ کند، اما در آنجا گسترش یافت. گاهی اوقات بخش‌هایی از یونان را فتح می‌کرد.

و ما به مبارزات بین ایران و یونان خواهیم پرداخت زیرا این یکی از محوری‌ترین وقایع تاریخ جهان است. اما بعداً در مورد آن صحبت خواهیم کرد. اما امپراتوری ایران توانست بخش بزرگی از زمین را برای حدود چند صد سال کنترل کند.

در بیشتر موارد، یهودیان تحت امپراتوری پارس بسیار خوشحال بودند. ایرانیان نسبت به دیدگاه‌های مختلف و آداب و رسوم و مذاهب بومی در محدوده‌های خاصی که بعداً در مورد آنها صحبت خواهیم کرد، بسیار بردبار بودند. اما امپراتوری پارس به نقطه‌ای رسید که واقعاً سبک رهبری آن نمی‌توانست محدوده جغرافیایی فتوحات آنها را حفظ کند.

بنابراین، از ۵۰۰ تا ۴۷۹ پیش از میلاد، ما مجموعه‌ای از درگیری‌ها بین ایرانیان و یونانیان داریم. و این مجموعه درگیری‌ها نه تنها سرنوشت ایرانیان و جهان یونانی را تعیین خواهد کرد، بلکه واقعاً سرنوشت قوم یهود و ما را نیز از بسیاری جهات تعیین خواهد کرد. چیز فوق‌العاده‌ای است.

می‌گویند تاریخ همیشه توسط فاتحان نوشته می‌شود. و ما این تصاویر شگفت‌انگیز از جنگ‌های ایرانیان را داریم، به لطف فیلم‌هایی مانند ۳۰۰ و دیگر تولیدات هالیوود که ایرانیان را به عنوان بربرهای دیوانه و یونانیان را به عنوان جنگجویانی نجیب و قدرتمند و از این قبیل چیزهای شگفت‌انگیز به تصویر می‌کشند. اما نکته مهم اینجاست که به یاد داشته باشیم که به دلیل درگیری‌های آنها، و که در درجه اول به دلیل مسائل و مبارزات مربوط به مستعمرات خاصی در آسیای صغیر در اینجا آغاز شد، این دو کشور، این دو ملت وارد درگیری بزرگی شدند.

و آن درگیری برای مدتی ادامه یافت تا اینکه در نهایت، یونانیان پیروز شدند. یونانیان در درجه اول به دلیل نبوغ یک مرد، مردی به نام اسکندر کبیر، پیروز شدند. اسکندر شخصیت قابل توجهی است و ما قرار است مدت زیادی در مورد اسکندر صحبت کنیم زیرا او، باز هم، یکی از افراد بزرگ و یکی از افرادی است که احتمالاً مسئول برخی از بزرگترین تغییرات رخ داده در جهان در آن زمان بوده است.

و بنابراین، ما قصد داریم مدت زیادی را صرف صحبت در مورد او کنیم. اما اسکندر کبیر ژنرالی از مقدونیه پادشاه بزرگ بود که گسترش امپراتوری یونان را به قلمروهای شرق بر عهده گرفت. او مستقیماً با امپراتوری ایران درگیر شد.

و به دلیل نبوغ شخصی خودش، بیش از هر چیز دیگر، و همچنین به این دلیل که وارث چندین قوم پیش از خود بود، توانست بر این امپراتوری عظیم غلبه کند و آنها را تحت سلطه مقدونیه و یونانیان درآورد. بنابراین، امپراتوری اسکندر، همانطور که می‌بینیم، در منطقه‌ای عظیم گسترش یافت، اگر بخش‌های ایرانی را که فتح کرده بود در نظر بگیرید. او موفق شد مصر را فتح کند، توانست تمام آسیای صغیر و البته تمام یونان را فتح کند.

اما امپراتوری او پس از مرگش دوام نیاورد. پس از مرگ اسکندر، چندین نفر از ژنرال‌هایش شروع به مشاجره کردند و این مشاجره در نهایت منجر به فروپاشی امپراتوری او شد. اما، می‌دانید، با این وجود، در مورد یهودیان و یهودا، دو قدرت بسیار قابل توجه وجود داشتند که برای جنگ بر سر یهودا باقی مانده بودند.

، و آن دو قدرت اساسی همان چیزی بودند که ما امپراتوری سلوکی و امپراتوری بطلمیوسی می‌نامیم. خب امپراتوری سلوکی در نهایت در آن مبارزه کوچک به نوعی پیروز شد. سلوکی‌ها سیاستی داشتند که سعی در تشویق گسترش فرهنگ یونانی در میان مردمی که فتح کرده بودند، داشت.

، و یکی از متعصب‌ترین پادشاهان آنها شخصی به نام آنتیوخوس اپیفانس بود. آنتیوخوس اپیفانس، باز هم یکی از آن چهره‌هایی است که قرار است نقش مهمی در تاریخ یهودیان ایفا کند. اما در این مرحله، تنها چیزی که باید بدانیم این است که او تصمیم گرفت دین یهود یک مشکل است.

و بنابراین، به دلیل اعتقاد راسخ او مبنی بر اینکه دین یهود دلیل سرکشی یهودیان است، تصمیم گرفت دین یهود را حداقل در قلمروهایی که تحت کنترل خود داشت، ریشه کن کند. و بنابراین، در این مرحله چیزی که ما آن را آزار و اذیت آنتیوخوس می‌نامیم آغاز شد، جایی که پاکسازی‌های خونین و خشونت‌آمیز در اورشلیم رخ داد، که در نهایت منجر به اعتراض مردم به این امر، قیام علیه آنتیوخوس و شورش علیه رهبری خارجی شد. ما گاهی اوقات از این به عنوان شورش مکابیان یاد می‌کنیم.

این اصطلاح به دلایلی که بعداً به آنها خواهیم پرداخت، واقعاً دقیق نیست. در واقع، هاسمونین کمی دقیق‌تر است، اما وقتی به آنجا رسیدیم، در مورد آن صحبت خواهیم کرد. اما در سال ۱۶۷ پیش از میلاد، یهودیان علیه اربابان یونانی، علیه آنتیوخوس اپیفانس، شورش کردند.

و سرانجام، پس از یک مبارزه نسبتاً طولانی، آنها استقلال خود را از یونانیان به دست آوردند. حال، به این فکر کنید. از سال ۵۸۰، در واقع از ۶۰۵ قبل از میلاد تا تقریباً ۱۴۰ قبل از میلاد، قوم یهود توسط بیگانگان اداره می‌شدند.

و اکنون، در سال ۱۴۰ پیش از میلاد، طبق کتاب مکابیان، آنها از یوغ غیریهودیان آزاد شدند. آنها سرانجام به استقلال خود دست یافتند. اما افسوس که این نیز بگذرد، زیرا در افق، قدرت دیگری وجود دارد که چشمان طمع‌کار خود را به سمت شرق دوخته است.

پادشاهی حشمونائی تا سال ۶۳ پیش از میلاد دوام آورد و توانست بخش قابل توجهی از سرزمین‌های این منطقه را فتح کند. در اوج خود، احتمالاً به اندازه پادشاهی داوود در روزگاران قدیم بود. اما قرار نبود که به این شکل باقی بماند، تا حدی به دلیل فشارهای خارجی، و همچنین تا حدی به دلیل جنگ.

در سال ۶۳ پیش از میلاد، رومی‌ها به شرق رسیدند و ورود رومی‌ها نتیجه‌ای قابل پیش‌بینی داشت. رومی‌ها فتح یهودا را به نفع خود یافتند. رومی‌ها افراد بسیار عمل‌گرای بودند.

آنها یهودا را فتح نمی‌کردند مگر اینکه احساس می‌کردند ارزشش را دارد. و تصمیم گرفتند که این بار ارزشش را دارد. و بنابراین، رومی‌ها در سال ۶۳ قبل از میلاد، یهودا را به یهودیه، همانطور که در این زمان نامیده می‌شد، به امپراتوری خود اضافه کردند.

نکته جالبی که در اینجا باید به آن اشاره کرد این است که اگر به تاریخ فتوحات یهودا نگاهی بیندازید، به آشور برمی‌خورید. آشور در این منطقه واقع شده است. و مردم آشور از برخی جهات بسیار شبیه بنی‌اسرائیل بودند.

هر دو از اقوام سامی هستند. زبانی که آشوری‌ها به آن صحبت می‌کردند آرامی بود که از جهاتی بسیار شبیه به عبری است. و بنابراین آنها نوعی، به نوعی، می‌توان آن را خویشاوندی نامید، با هم داشتند.

خب، آشوری‌ها در نوع خود مردمی بسیار قدرتمندتر و بسیار بی‌رحم‌تر از بنی‌اسرائیل بودند. من آنها را چیزی شبیه به رومولان‌ها در مقابل ولکان‌ها می‌دانم. و شما طرفداران پیش‌تازان فضا می‌دانید که من در مورد چه چیزی صحبت می‌کنم.

اما به هر حال، آشوری‌ها به نوعی برای یهودیان آشنا بودند. حالا بابل، که ارباب بعدی یهودیان است، از نظر جغرافیایی کمی دورتر است، زیرا آنها در این منطقه بسیار پایین‌تر هستند، اما به جای اینکه در این منطقه بالا باشند، و همچنین از نظر ایدئولوژیکی کمی از مردم اسرائیل و یهودا متمایزترند. وقتی حزقیا، در کتاب اشعیا، انبارهای خود را به بابلی‌ها نشان می‌دهد، اشعیا، پیامبر، نزد او می‌آید و می‌گوید، پس اینها چه کسانی هستند؟ و حزقیا می‌گوید، اوه، آنها از این سرزمین دور به نام بابل می‌آیند.

و اشعیا می‌گوید، خب، می‌دانید، این بابلی‌هایی که از آنها صحبت می‌کنید، روزی خواهند آمد و همه این چیزها را با خود خواهند برد. و حزقیا می‌گوید، خب، حداقل این اتفاق در زمان من نخواهد افتاد. اما به هر حال، نکته اینجاست که مردم یهودا، بابل را به عنوان یک سرزمین بیگانه دورافتاده و عجیب و غریب می‌دانستند.

خب، شما هنوز چیزی ندیده‌اید، چون وقتی پارس‌ها از راه برسند، پارس‌ها حتی یک قوم سامی هم نیستند. آنها بیشتر یک قوم هندوآریایی هستند. زبان فارسی یکی از گروه‌های زبان‌های سامی نیست.

این یک زبان متفاوت است. حالا پارس‌ها بسیاری از آداب و رسوم بابلی و غیره را پذیرفته‌اند، چون این روشی است که پارس‌ها داشتند. آن‌ها مردمی بسیار التقاطی بودند که دوست داشتند از اینجا و آنجا و همه جا قرض بگیرند.

و بنابراین، از برخی جهات، فرهنگ ایرانی بیشتر با سبک شرقی سازگار شد، اما آنها خارجی بودند. منظورم این است که آنها کاملاً با آنچه یهودا به آن عادت داشت متفاوت بودند. و سپس یونانیان از اینجا آمدند، که از نظر جغرافیایی بسیار دورتر از ایران بودند، و از نظر ایدئولوژیکی، زبانی، فرهنگی، بسیار متفاوت از هر چیزی بودند که یهودیان قبلاً تجربه کرده بودند.

و البته، اکنون مرکز قدرت در روم است. از نظر جغرافیایی، ایدئولوژیکی و فرهنگی، می‌بینیم که چهره اربابان روز به روز عجیب‌تر، بیگانه‌تر و دورتر از آنچه مردم یهودا در گذشته می‌شناختند، می‌شود. یک چهره دیگر که قرار است در اینجا درباره آن صحبت کنیم، و این جایی است که قرار است مرور تاریخی خود را در آن به پایان برسانیم، و آن چهره‌ای از هیروودیس کبیر است.

خب، البته، ما هیروودیس را از عهد جدید به عنوان کسی که مسئول قتل عام بی‌گناهان بود می‌شناسیم، جایی که او تمام نوزادان را در منطقه اطراف بیت‌لحم کشت تا سعی کند عیسی را بکشد. بنابراین، قتل عام بی‌گناهان یکی از آن قسمت‌های بزرگ کتاب مقدس است که به نوعی این قوس بزرگ را که می‌توانیم آن را یک فرا روایت بین عهد عتیق و عهد جدید بنامیم، به خود جلب می‌کند، زیرا در ابتدای داستان، فرعون را می‌بینیم که نوزادان بنی‌اسرائیل را به رودخانه نیل می‌اندازد تا آنها را غرق کند تا پتانسیل رهایی، احتمال قیام مردم علیه او را از بین ببرد. و اکنون هیروودیس کبیر را داریم که نوزادان بنی‌اسرائیل را می‌کشد تا سعی کند نجات‌دهنده، مسیح، کسی را که او به عنوان تهدیدی برای پادشاهی و سلطنت خود می‌دانست، بکشد.

بنابراین بررسی تاریخی ما در اینجا به پایان می‌رسد، اما کمی بیشتر در مورد آنچه هیروودیس در اواخر عمر از آن بسیار وحشت داشت صحبت خواهیم کرد، آن امیدی که در دل مردم یهودا در دوران عهد عتیق، حتی در دوران ابراهیم، شعله‌ور شده بود، آن امید که روزی آنها قومی شوند که در این رابطه‌ی عاشقانه‌ی عهدی به خدای خود وابسته باشند، آن امید که خدا کسی را بفرستد که بتواند آنها را به سوی پارسایی هدایت

کند و آن موسی جدید باشد، آن بنده‌ی رنج‌کشیده باشد، آن کسی باشد که می‌تواند پلی بین خدا و قومش بسازد. و این جایی است که بررسی ما از یهودیت بین عهدین به پایان می‌رسد.

این تونی توماسینو در مورد یهودیت قبل از عیسی، جلسه ۱، تصویر بزرگ است.